

تراگویم امپریالیسم جهانخوار

در میهنم ، اهریمنان خونخوار هجوم آورده اند از بهر کشتار
بمب ریختند به شهرو ده، درشبِ تار ترا گویم امپریالیسم جهانخوار
پایگاه ات را از خاک ما بر دار

جوانان بس دیدند زندان و کشتار روان شان ز تشویش گشته بیمار
اجیرانِ قلم به دست اند، وفا دار تجاوزگر را نهادند نام، "مددگار"
ندارند یک سر مو غیرت و عار

نو داماد را بمباران کشته عروس اش در گلیمِ غم نشسته
دری امید بر روی او بسته مادر بنشسته با قلب شکسته
بی پناه مادر پیر، گشته داغدار

قصر ها بناء کردند خاک فروشان به ویرانه ها زیست دارند فقیران
نرخ اشیا بلند ، مرگ است ارزان بینوایان به غربت می دهند جان
خاینان حلقه ای دار را سزا وار

گرسنه است میگرید طفلک شیرخوار مادر از فرط فقر شده بیمار
پدر رفته ، اگر یابد کدام کار دعای مادر نماید بخت اش بیدار
ندارد جز پسر دیگر مدد گار

طفالن تخم وخریطه می فروشند جای بکس کتاب، تنگ به دوش اند
گرسنه ، خسته اند ؛ اماخموش اند می ربایند کودکان را ، می فروشند
اعضای جسم شان است کالای بازار

اسلام تائید نموده برده گی زن زن وابسته به مرد است نگوید "من"
 زبانش پبُر خلافت گوید سخن دجالان اند نماد مکر و فن
 لعن و نفرین بر این احکام ناهنجار

دختر، ده ساله، مرد هشتاد سالش نکاح اش رمال دیده به فالش
 کله لرزان است مرگ داده مجالش باز کرده خفاش پیر هر دو بال اش
 به دور دخترک پیچیده چون مار

دختران را ز خانه ها ربودند عرب ها ، آنان را با زر خریدند
 از پول اش باده نوشی ها نمودند از این بی غیرتی چرا نمودند
 چه باید کرد، جز خیزش و پیکار

بینی و گوش زنان را بریدند آنان را از پدر با پول خریدند
 گلی از باغ جوانی نچیدند زدست شوهر ، زهر مرگ چشیدند
 سر این نامردان بینیم بر سر دار

مپندار اینکه، نزدت ناتوانیم سر فراز تر آنگاه در جهانیم
 ترا چون روس، ز خاک خود برانیم نگهدار میراث نیاکانیم
 کنیم پیکر زخمی میهن تیمار

چه زیباست ، خویش را آزاد دیدن به دامان مادر وطن آرمیدن
 چون عقاب بر قله هایش پر گشودن استعمار را ز بن ریشه کشیدن
 ترا گویم امپریالیزم جهانخوار

(دست اشغال ز خاک ما بردار !)

